

بررسی روایات فریقین در موضوع مباحله و تحلیل دیدگاه مؤلفان المنار در این زمینه

احمد حاتمی کنکبود*

علی اکبر بابایی**

چکیده

آیه مباحله از جمله آیاتی است که بر فضیلت و عظمت اصحاب کساء دلالت داشته و در منابع فریقین روایات متعددی در این زمینه نقل شده است که محدثان، مفسران و دانشمندان مذاهب اسلامی، بر دلالت آنها بر جایگاه ویژه اصحاب کساء و اختصاص آیه مباحله به آنان اذعان کرده‌اند. با وجود اینکه می‌توان دلالت آیه مباحله و شأن نزول آن را بر فضیلت و عظمت اهل بیت (ع) میان مذاهب اسلامی محل اتفاق دانست، اما در این بین، مؤلفان المنار با انکار روایات دال بر اختصاص این آیه به اصحاب کساء، و با استناد به روایتی از ابن عساکر، آیه را به افراد دیگری نیز ارتباط داده‌اند. در این مقاله با رویکرد توصیفی - تحلیلی روایات دال بر ارتباط آیه با اصحاب کساء را، از منابع معتبر اهل سنت و شیعه نقل می‌کنیم و سخن بزرگان اهل تسنن در دلالت آیه مباحله و روایات مرتبط با آن بر فضایل اصحاب کساء را بیان می‌کنیم و سپس دیدگاه و ادعای مؤلفان المنار تبیین، بررسی و نقد می‌شود.

کلیدواژه‌ها: مباحله، روایات فریقین، المنار، اصحاب کساء، اهل بیت (ع).

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (نویسنده مسئول)

ahmadhatami1213@rihu.ac.ir

** دانشیار گروه علوم قرآن، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ababayi@rihu.ac.ir

[دریافت مقاله: ۹۴/۲/۲۵؛ پذیرش: ۹۴/۵/۲۵]

مقدمه

یکی از مباحث مهم نزد فریقین، بحث در آیات و روایات دلالت‌کننده بر عظمت و فضایل اهل بیت پیامبر (ع)، به‌ویژه اصحاب کساء^۱ است. از جمله دلایل عظمت جایگاه آنان نزد خداوند و پیامبر اکرم (ص)، آیه مباحله و روایات مرتبط با آن است. محدثان مذاهب اسلامی، روایات فراوانی در بیان ارتباط این آیه با اصحاب کساء گرد آورده‌اند. مفسران نیز، از دلالت آیه و روایات مرتبط با آن بر فضیلت اصحاب کساء سخن گفته‌اند.

از جمله تفاسیری که به تبیین و تفسیر آیه مباحله پرداخته، تفسیر المنار است. نگارش این اثر را شیخ محمد عبده شروع کرد و تا آیه ۱۲۶ از سوره نساء را نیز تفسیر کرد؛ گرایش سیاسی و میل به اصلاح جامعه در محمد عبده موجب شد وی به عنوان یکی از پیش‌گامان بیداری اسلامی شناخته شود و تفسیر او نیز رنگ و بوی اجتماعی به خود بگیرد (نک: رستمی نجف‌آبادی، ۱۳۹۱: ۱۷۷-۱۸۷). اما با پایان یافتن عمر او، رشید رضا، که از شاگردان او است، آن را تا پایان آیه ۵۳ از سوره مبارکه یوسف ادامه داد و در نهایت نیز این تفسیر به همین مقدار باقی ماند (نک: رشید رضا، ۱۴۲۶).

برخی محققان برای تفسیر المنار اوصافی را ذکر کرده‌اند، از جمله:

۱. اعتقاد این تفسیر به اینکه قرآن تابع عقیده نیست بلکه باید عقیده را از قرآن گرفت؛

۲. حفظ و نگهداری و تأکید بر تفسیر مأثور (تفسیر نقلی) و پرهیز از داستان‌های اسرائیلی و جعلی؛

۳. غفلت‌نکردن از وقایع تاریخی‌ای که در فهم معانی قرآن تأثیر دارد؛

۴. پرداختن به مسائل اجتماعی در اخلاق و سلوک (نک: معرفت، ۱۳۸۷: ۱۰۱/۲ و ۱۰۱۳).

با وجود چنین اوصافی که برای این تفسیر ذکر شده و نیز سخن مؤلفان آن در مقدمه کتاب درباره تکیه بر روایات اصحاب پیامبر (ص) و پرهیز از اختلافات قومی و مذهبی، گاه دیده می‌شود که آنان در برخی موضوعات به این وعده خویش عمل نکرده‌اند و برخی حقایق اجماعی میان راویان و مفسران را انکار کرده‌اند. از جمله آن موضوعات، شأن نزول آیه مباحله است که در روایات صحیح بین مذاهب اسلامی

اختصاص آن به اصحاب کساء (ع) بیان شده؛ اما صاحبان المنار کوشیده‌اند روایات دالّ بر اختصاص این فضیلت را ساختگی نشان دهند و ارتباط این آیه را با اهل بیت پیامبر (ع) نفی کنند و آیه را به اصحاب دیگر پیامبر نیز ارتباط دهند.

موضوع روایات مباحله و دیدگاه‌های بزرگان مذاهب اسلامی درباره آن در برخی نوشته‌ها بررسی شده است، از جمله در مقاله «بررسی آیه مباحله از دیدگاه فریقین» (نک: الاهیان، ۱۳۸۵) که دیدگاه بزرگان اهل سنت و شیعه را در این باره متذکر شده و اتفاق نظر آنان را در خصوص اینکه شأن نزول آیه مباحله مخصوص علی (ع)، حضرت زهرا (س)، امام حسن و امام حسین (ع) است، بیان می‌کند.

این نوشتار علاوه بر بیان دیدگاه بزرگان مذاهب اسلامی در این زمینه، در صدد تحلیل و بررسی مطالب بیان‌شده در تفسیر المنار راجع به این مسئله است که با وجود روایات معتبر و صحیح در این باب، به روایتی شاذ از ابن‌عساکر استناد کرده و شأن نزول آیه را به افرادی غیر از اصحاب کساء نیز تعمیم داده است. از این رو در این مقاله، اثبات اختصاص آیه مباحله به اصحاب کساء، دلالت آن بر فضیلت و عظمت آنان و ادعای المنار در این زمینه، در چهار محور بحث می‌شود:

مفاد اجمالی آیه مباحله

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَآبَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران: ۶۱)؛ «پس به هر کس که با تو درباره او (حضرت مسیح (ع)) بعد از این دانشی که برایت آمده جدال کند (عیسی را خدا بداند) بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و خودهایمان و خودهایتان را دعوت کنیم، (و به درگاه خداوند) زاری کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم».

این آیه را به لحاظ اشتمالش بر کلمه «نبتهل» و به دلیل روایاتی که خبر داده‌اند پیامبر (ص) پس از نزول این آیه مسیحیان را به مباحله دعوت کرد، آیه مباحله نامیده‌اند. مفاد اجمالی این آیه این است که خدای متعال به پیامبر گرامی‌اش دستور می‌دهد که اگر مسیحیان پس از بیان علمی و روشنگر تو درباره حضرت مسیح (ع) باز هم با تو مجادله و ستیز کردند آنان را به مباحله دعوت کن، به این صورت که پسران و زنان و خود آنان

بیایند و پسران و زنان و خود شما بیایید و با تضرع از خدای متعال بخواهید که لعنتش را بر دروغ‌گویان قرار دهد و آنان را نابود کند.

معنای واژه «مباهله»

«مباهله» از ریشه «بهل» و بر وزن «مُفَاعَلَه» است و در لغت سه معنا دارد:

أ. رهاکردن و به خود واگذاشتن (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱۴۹)؛

ب. دعایی که همراه با تضرع و اصرار باشد (ابن‌منظور، بی‌تا: ۷۱/۱)؛

ج. لعن و نفرین یکدیگر (همان).

در اصطلاح، منظور از «مباهله» آن است که دو گروهی که با یکدیگر در مسئله‌ای اختلاف دارند و با استدلال و بحث‌های علمی نتوانند همدیگر را قانع کنند بنا می‌گذارند بر اینکه هر دو گروه از خدای متعال بخواهند که هر گروهی را که اعتقادش باطل است، نابود کند. فخر رازی در بیان معنای «نبتهل» می‌گوید:

در معنای ابتهال دو وجه است: یکی اینکه ابتهال اجتهاد در دعا باشد گرچه بر لعن و نفرین نباشد. دوم ابتهال مأخوذ از قول تازیان باشد که می‌گویند: عَلِيَهْ بِهَلَّةُ الله اِي كَعْتَهْ و اَصْلُهُ مَأْخُوذٌ مِمَّا يَرْجِعُ اِلَى مَعْنَى اللّعْنِ ... ابتهال یعنی بر او لعنت خدا باد و اصل آن از چیزی که به معنای لعن برمی‌گردد، گرفته شده است (فخر رازی، ۱۳۸۳: ۳۴۲۰/۸).

محمدحسین طباطبایی نیز گفته است:

ابتهال از «بهله» با فتحه یا ضمه «باء» [گرفته شده] و «بهله» به معنای لعنت است. معنای اصلی کلمه این است، ولی فراوان در دعا و درخواست با اصرار و پافشاری [بر لعنت و نابودی گروه مخالف] استعمال شده و سخن خدا [که بعد از آن فرموده] «فَتَجْعَلْ لَعْنَةَ الله عَلَى الكاذِبِينَ» شبه‌بیانی برای ابتهال است (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲۲۴/۳).

برخی مفسران نیز «مباهله» را چنین تعریف کرده‌اند:

زمانی که دو یا چند نفر بر سر مسئله‌ای اختلاف نظر داشته باشند و هیچ کدام

حاضر نباشند نظریه طرف مقابل را بپذیرند، در یک جا جمع می‌شوند و به درگاه خداوند تضرع می‌کنند و از خداوند می‌خواهند که آن کس را که بر باطل است رسوا نموده و مورد لعن و مجازات خویش قرار دهد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۷۸/۲).

داستان مباحله در تفاسیر فریقین

در تفاسیر مختلف نیز داستان مباحله با اندکی اختلاف بیان شده و مضمون مشترک آنها چنین است که هیئتی از مسیحیان منطقه نجران در شهر مدینه، خدمت پیامبر اسلام (ص) رسیدند و درباره فرزند خدا بودن حضرت عیسی (ع) با آن حضرت جدال کردند و گفتند آیا فرزندی را که بدون پدر به دنیا آمده باشد، دیده‌اید؟ خداوند متعال در جواب پرسش آنها، آیه «ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب...» (آل عمران: ۵۹) را نازل فرمود و به آنها اعلام کرد که عیسی (ع) همانند حضرت آدم (ع) است که بدون پدر به وجود آمد. وقتی هیئت مسیحی بر جهل و ادعای خود اصرار ورزیدند، پیامبر (ص) بر اساس دستور الاهی آنها را به مباحله فرا خواند. آنها تا فردای آن روز مهلت خواستند. اسقف اعظم روحانی بزرگ هیئت مسیحی به آنها گفت شما فردا به محمد (ص) نگاه کنید. اگر برای مباحله با فرزندان و اهل خود آمد، از مباحله با او بترسید و اگر با اصحاب خود آمد، با او مباحله کنید، زیرا در این صورت چیزی در بساط ندارند.

فردای آن روز پیامبر اکرم (ص) همراه علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین (ع) آمد. آن حضرت دست علی بن ابی طالب (ع) را گرفته بود، حسن و حسین (ع) در پیش روی او راه می‌رفتند و حضرت فاطمه (س) نیز پشت سر آن حضرت بود. هیئت مسیحی نیز در حالی آمدند که اسقف اعظم، پیشاپیش آنها بود. هنگامی که او پیامبر اسلام (ص) را با آن چند نفر دید، درباره آنها پرسید. به او گفتند این پسرعمو و داماد او و محبوب‌ترین مردم نزد او است و این دو پسر، فرزندان دختری او، از علی (ع) هستند و آن بانوی جوان، دخترش فاطمه (س) است که عزیزترین مردم نزد او و نزدیک‌ترین افراد به قلب او است؛ در این هنگام هیئت مسیحی از مباحله امتناع ورزیدند و اسقف اعظم مسیحیان به پیامبر اسلام (ص) گفت: «یا ابا القاسم! ما با تو مباحله

نمی‌کنیم، بلکه مصالحه می‌کنیم». پیامبر اسلام هم با آنها بر پرداخت جزیه مصالحه کرد (نک: سیوطی، ۱۴۰۴: ۶۸/۲-۷۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۶۲/۲).

در روایتی آمده است که اسقف آنها گفت: «من صورتهایی را می‌بینم که اگر از خدا تقاضا کنند که کوه‌ها را از جا بر کند، چنین خواهد شد. هرگز با آنها مباحله نکنید که هلاک خواهید شد و یک مسیحی تا روز قیامت بر روی زمین باقی نخواهد ماند». همچنین، در روایت دیگری آمده است که پیامبر اسلام (ص) پس از امتناع هیئت مسیحی از مباحله و رضایت‌دادن آنها به پرداخت جزیه فرمود: «قسم به خدایی که مرا به حق مبعوث کرد، اگر آنها با ما مباحله می‌کردند، وادی آتش بر روی آنها می‌بارید» (واحدی نیشابوری، بی تا: ۹۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۶۹/۱).

روایات شأن نزول آیه

روایاتی که شأن نزول آیه مباحله را بیان کرده‌اند در کتاب‌های اهل تسنن و شیعه آمده و بسیار است. برخی از آن روایات را از کتاب‌های معتبر اهل سنت و برخی را از کتاب‌های معتبر شیعه نقل، و در سایر روایات به ذکر نشانی اکتفا می‌کنیم:

روایات اهل سنت

محدثان و مفسران و عالمان اهل سنت، روایات مباحله را با بیش از ۵۱ طریق از ۳۷ تن از صحابه و تابعین در بسیاری از کتب خود نقل کرده‌اند. برای نمونه سیوطی در *الدر المنثور* ۳۶ روایت آورده که در هفت روایت به حضور حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س) و امام حسن و امام حسین (ع) برای مباحله تصریح شده است (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۷/۲-۴۰)؛ و ابن ابی حاتم رازی در *تفسیر القرآن العظیم* ۱۱ روایت ذیل آیه مباحله آورده است که در چهار روایت از آنها، حضور افراد نام‌برده در جریان مباحله و نبودن هیچ کس جز آنها بیان شده است (رازی، ۱۴۱۷: ۶۶۷/۲).

در اینجا نمونه‌ای از آن روایات را از معتبرترین کتاب‌های اهل سنت نقل می‌کنیم: مسلم در کتاب صحیح خود و ترمذی در جامع صحیح روایت مباحله را از سعد بن

ابی الوقاص به صورت ذیل آورده‌اند:

بررسی روایات فریقین در موضوع مباحله و تحلیل دیدگاه مؤلفان المنار در این زمینه / ۳۹

سفیان به وی گفت: چرا ابوتراب (علی بن ابی طالب) را سب نمی‌کنی؟ سعد بن ابی وقاص گفت: به خاطر سه خصلتی که پیامبر خدا درباره ایشان فرموده است ... و یکی از آنها چنین است: «و لما نزلت هذه الآية «... فقل ندع ابنائنا و ابنائکم ...» دعا رسول الله (صلی الله و سلم) علیا و فاطمه و حسنا و حسینا، فقال: اللهم هؤلاء اهلی؛ هنگامی که آیه مباحله نازل شد، پیامبر خدا (ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) را فرا خواند و سپس گفت: خدایا! اینان اهل من هستند» (ابن حجاج نیشابوری، ۱۴۰۷: ۲۴/۵؛ ترمذی، بی تا: ۲۲۵/۵، ح ۲۹۹۹).

حاکم نیشابوری نیز در *المستدرک علی الصحیحین* روایت مباحله را از جابر به این صورت نقل کرده است:

اخبرنی، جعفر بن محمد بن نصیر الخلدی ببغداد ثنا موسی بن هارون ثنا قتیبة بن سعید ثنا حاتم بن اسمعیل بن بکیر بن مسمار عن عامر بن سعد عن ابيه قال: لما نزلت هذه الآية ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم دعا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم علیاً و فاطمه و حسناً و حسیناً رضی الله عنهم فقال اللهم هؤلاء اهلی.

و گفته است: «هذا حديثٌ صحيحٌ علی شرط الشيخین و لم یخرجا» (حاکم نیشابوری، بی تا: ۱۵۰/۳).

ابن کثیر و سیوطی نیز هر کدام در تفاسیر خود روایت مباحله را چنین آورده‌اند: قال جابر: و فیهم نزلت «ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم» قال جابر: «انفسنا» رسول الله (ص) و علی بن ابی طالب و «بنائنا» الحسن و الحسین و «نسائنا» فاطمة؛ جابر گفت: آیه مباحله درباره آنها (اهل بیت) نازل شده است ... منظور از «خودمان» رسول خدا و علی بن ابی طالب است، منظور از «پسران ما» حسن و حسین و منظور از «زنان ما» فاطمه است (ابن کثیر، بی تا: ۳۷۹/۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲۳۱/۲).

طبری نیز از زید بن علی چنین نقل کرده است: «حدثنا ابن حمید قال ثنا عیسی بن فرقد عن ابي الجارود عن زید بن علی فی قوله: «تعالوا ندع أبناءنا وأبناءکم» الآية قال: كان النبی (صلى الله عليه و آله) و علی و فاطمة والحسن والحسين» (طبری، ۱۴۱۲: ۴۷۱/۵)؛ که در این روایت نیز فقط نام چهار نفر از اهل بیت پیامبر (ص) به صراحت برده شده است.

دیگر عالمان اهل سنت نیز به طرق مختلف این روایت یا مانند آن را در کتب خود، که از صحاح سته یا از معتبرترین کتاب‌های منبع اهل سنت هستند، آورده و به دلالت آن روایات بر فضیلت اهل بیت (ع) اشاره کرده و بر آن صحه گذاشته‌اند. ولی برای رعایت اختصار به آنچه نقل شد اکتفا می‌کنیم.

در برخی روایات اهل سنت در بیان ماجرای مباحثه نام علی (ع) ذکر نشده است (نک: نمیری، ۱۳۸۰: ۵۱۷) که در این باره باید گفت با توجه به اینکه حضور ایشان برای مباحثه، در روایات صحیح‌ه اهل سنت بیان شده، آن روایات نمی‌توانند در حضور ایشان در مباحثه تردیدی ایجاد کنند. زیرا اولاً سند معتبری ندارند و حال آنکه نام علی (ع) در روایاتی که خود اهل سنت اقرار به صحت آنها دارند (نک: سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۷/۲-۴۰) و در صحاح سته آنها آمده، ذکر شده است؛ ثانیاً بر فرض صحت سند در دوران امر بین زیاده و نقیصه، سیره عقلاً این است که اصل را بر عدم زیاده می‌گذارند. یعنی هر گاه در یکی از دو روایت هم‌مضمون، کلمه‌ای باشد که در دیگری ذکر نشده باشد دو احتمال وجود دارد: ۱. آن کلمه در اصل جزء روایت نبوده و به روایت اضافه شده باشد؛ ۲. در روایتی که آن کلمه نیامده است، بر اثر غفلت راوی، در هنگام کتابت روایت، آن کلمه از قلم افتاده باشد. در چنین مواردی سیره عقلاً بر آن است که اصل را بر عدم زیاده می‌گذارند و احتمال از قلم افتادن آن کلمه را اختیار می‌کنند. زیرا در نقل یا کتابت روایت، حذف یک کلمه معمولاً اتفاق می‌افتد ولی زیاد شدن کلمه به ندرت واقع می‌شود؛ و با توجه به اینکه نام علی (ع) در اکثر قریب به اتفاق روایات وجود دارد، معلوم می‌شود ذکر نشدن نام ایشان در برخی روایات برای آن است که راوی هنگام کتابت روایت، آن را از قلم انداخته است.

از مجموع این روایات به خوبی استفاده می شود که افراد حاضر در مباحله به همراه پیامبر اکرم (ص) فقط همان اصحاب کساء بودند و ادعای همراهی کسی غیر از آنها با پیامبر در مباحله پشتوانه تاریخی و روایی ندارد.

روایات شیعه

روایات فراوانی که در کتب شیعه آمده نیز همگی اتفاق دارند بر اینکه، افرادی که همراه پیامبر (ص) برای مباحله آمده بودند خصوص اصحاب کساء بوده اند. روایات و منابعی از شیعه که آنها را نقل کرده اند، بسیارند. برای نمونه مجلسی در بحارالانوار ۲۷ روایت (نک: مجلسی، بی تا: ۲۷۶/۲۱)، حویزی در تفسیر نورالتقلین ذیل آیه مباحله ۱۷ روایت (نک: حویزی، ۱۳۷۰)، سید هاشم بحرانی در تفسیر البرهان ذیل آن آیه ۱۵ روایت گردآوری کرده اند. سید هاشم بحرانی در غایة المرام نیز ۱۵ روایت از منابع شیعه آورده است (بحرانی، ۱۴۲۲: ۲۱۲/۳)؛ علی بن طاووس روایات مباحله را با ۵۱ طریق نقل کرده است (ابن طاووس، ۱۴۲۸: ۲۷۳).

برای نمونه متن برخی از آن روایات را نقل می کنیم؛ شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا (ع) آورده است:

حدثنا أبو أحمد هاني بن محمد بن محمود العبدي قال حدثنا محمد بن محمود بإسناده رفعه إلى موسى بن جعفر (ع) أنه قال: ... قول الله عز وجل «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» ولم يدع أحد أنه أدخل النبي (ص) تحت الكساء عند المباحلة للنصاري إلا علي بن أبي طالب و فاطمة والحسن والحسين فكان تأويل قوله تعالى أبناءنا الحسن والحسين و نساءنا فاطمة و أنفسنا و أنفسكم و علي بن أبي طالب (ع) علي أن العلماء قد أجمعوا علي أن جبرئيل (ع) قال يوم أحد يا محمد إن هذه لهي المواساة من علي قال لأنه مني و أنا منه فقال جبرئيل و أنا منكما يا رسول الله (ص) (صدوق، ۱۳۷۸: ۸۱/۱-۸۵).

در این روایت، امام کاظم (ع) افرادی را که با پیامبر اکرم (ص) برای مباحله حضور داشته‌اند، همان چهار نفر بیان کرده و خبر داده که هیچ کس حضور غیر آنان را ادعا نکرده است.

در روایت دیگری که شیخ صدوق آن را در *خصال* آورده، چنین گزارش شده است: حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال حدثنا عبد الرحمن بن محمد الحسنی قال حدثنا أبو جعفر محمد بن حفص الخثعمی قال حدثنا الحسن بن عبد الواحد قال حدثنی أحمد بن التعلبی قال حدثنی أحمد بن عبد الحمید قال حدثنی حفص بن منصور العطار قال حدثنا أبو سعید الوراق عن أبيه عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده (ع) قال: ... قال (علی (ع)) فأشددك بالله أ بی برز رسول الله (ص) و بأهل بیتی و ولدی فی مباحلة المشركین من النصاری أم بك و بأهلك و ولدك قال (ابوبکر) بكم (صدوق، ۱۳۶۲: ۵۴۸/۲-۵۵۱).

طبق این روایت، یکی از احتجاجات علی (ع) با ابوبکر در مسئله خلافت آیه مباحله بوده است، که در آن، حضرت علی (ع) از ابوبکر با سوگند می‌پرسد: «پیامبر (ص) در مباحله با مشرکان از نصارا، با من، خانواده و فرزندان من حضور یافتند یا با تو، خانواده و فرزندان تو؟». ابوبکر گفت: «با شما».

همچنین، شیخ طوسی نیز در این باره، چنین روایت کرده است: أخبرنا جماعة عن أبي المفضل قال حدثنا الحسن بن علی بن زکریا العاصمی قال حدثنا أحمد بن عبید الله العدلی قال حدثنا الربیع بن یسار قال حدثنا الأعمش عن سالم بن أبي الجعد يرفعه إلى أبي ذر (رضی الله عنه): ... قال (علی (ع)): فهل فيكم أحد أنزل الله (عز و جل) فيه و فی زوجته و ولديه آية المباحلة، و جعل الله (عز و جل) نفسه نفس رسوله، غيری قالوا: لا (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۴۵-۵۵۱).

در این روایت علی (ع) از حاضران در آن شورا می‌پرسد: «آیا در میان شما کسی جز من هست که خدا درباره او و همسران و فرزندانش آیه مباحله را نازل کرده و او را نفس رسول خدا قرار داده باشد؟» [همگی] گفتند: «نه».

بررسی روایات فریقین در موضوع مباحله و تحلیل دیدگاه مؤلفان المنار در این زمینه / ۴۳

تا اینجا معلوم شد که افراد حاضر در مباحله به استناد روایات شیعه و سنی، خصوصاً اصحاب کساء (علی، فاطمه، حسن و حسین (ع)) بوده‌اند و همه عالمان دو مذهب در این خصوص اتفاق نظر دارند.

دیدگاه عالمان اهل سنت در دلالت روایات مباحله

برخی از عالمان اهل سنت افزون بر ذکر روایات شأن نزول آیه مباحله، در دلالت و صحت سند آن روایات نیز نظر داده‌اند. برای نمونه:

زمخشری در دلالت این آیه و روایات شأن نزول آن می‌نویسد: «و فیه دلیل لا شیء أقوى منه علی فضل أصحاب الکساء علیهم السلام»؛ «در این (آیه و روایات شأن نزول آن) دلیلی بر فضیلت اصحاب کساء (ع) است که هیچ دلیلی قوی‌تر از آن نیست» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۷۰/۱).

فخر رازی نیز صحت روایت مباحله را نزد مفسران و محدثان محل اتفاق می‌داند و می‌نویسد: «واعلم أن هذه الرواية كالتفق علی صحتها بین أهل التفسیر والحديث» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۷/۸).

آلوسی کلام ناصبیان را مبنی بر اینکه حضور اهل بیت (ع) صرفاً برای الزام خصم بوده نه اینکه فضیلتی برای آنان باشد، هذیان و اثری از شیطان می‌داند و می‌نویسد:

و ذهب النواصب إلى ... و زعموا رفعهم الله تعالى لا قدرا، و حطهم و لا حط عنهم و زرا أن ما وقع منه (صلی الله تعالی علیه و سلم) كان لمجرد إلیزام الخصم و تبکیته و أنه لا یدل علی فضل أولئک الکرام علی نبینا و علیهم أفضل الصلاة و أكمل السلام، و أنت تعلم أن هذا الزعم ضرب من الهذیان، و أثر من مس الشیطان (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۸۲/۲).

حاکم نیشابوری نیز پس از نقل این روایت از جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید:

«هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه» (حاکم نیشابوری، بی‌تا: ۵۹۴/۲). این حدیث طبق شرط حدیث صحیح به نظر مسلم، صحیح است. او همچنین روایت دیگری را نیز در مسئله مباحله از طریق جعفر بن محمد نقل کرده که افراد همراه پیامبر (ص) همان اصحاب کساء (ع) بوده‌اند، و در آخر روایت نیز آن را صحیح می‌داند و

می‌نویسد: «و هذا حديثٌ صحيحٌ علي شرطِ شيخين» (حاکم نیشابوری، بی‌تا: ۱۵۰/۳)؛ «این حدیث طبق شرط حدیث صحیح به نظر بخاری و مسلم، صحیح است».

ذهبی نیز، که از عالمان دقیق اهل سنت و جزء ناقدان روایات است و هر روایتی را نمی‌پذیرد و در تلخیص المستدرک بعد از نقل هر روایت اشکال سندی آن را بیان می‌کند، پس از نقل روایت جعفر بن محمد برای سند آن هیچ‌گونه اشکالی ذکر نکرده است (نک: ذهبی، بی‌تا الف: ۱۵۰/۳). وی در کتاب دیگر خود نیز این روایت را نقل کرده و آن را صحیح خوانده است (نک: ذهبی، ۱۴۰۹: ۶۲۷/۳).

سیوطی نیز در الدر المشور، ضمن نقل سه روایت از روایاتی که افراد همراه پیامبر برای مباحله را اصحاب کساء معرفی کرده‌اند، به صحت آن روایات نزد کسانی که آنها را در کتابشان آورده‌اند، اشاره کرده است. مثلاً می‌گوید: «اخرج الحاكم و صححه و ابن مردويه و ابو نعیم فی الدلائل عن جابر ... رسول الله (ص) أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ» (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۷/۲-۴۰).

ابن تیمیه با اینکه از مخالفان فضایل اهل بیت (ع) است و می‌کوشد برای روایات فضایل آنان اشکالی پیدا کند، و همین امر موجب شده است تفکرات او بنیان‌گذار نوعی جریان تکفیری شود، راهی برای اشکال به سند این روایات نیافته و روایات شأن نزول مباحله و این را که افراد حاضر در مباحله همان اصحاب کساء بوده‌اند صحیح دانسته، و پذیرفته است که غیر این افراد فرد دیگری همراه پیامبر در مباحله شرکت نداشته است. وی در این باره می‌گوید: «أَمَّا أَخْذُهُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ [وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ] فِي الْمُبَاهَلَةِ فَحَدِيثٌ صَحِيحٌ، رَوَاهُ مُسْلِمٌ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ» (نک: ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۱۲۲/۷-۱۳۰). با وجود این همه روایات صحیح و اذعان عالمان بزرگ اهل سنت بر صحت و پذیرش آن روایات، مؤلفان تفسیر المنار روایات حضور اصحاب کساء در مباحله را ساختگی دانسته‌اند و با نقل روایتی شاذ از ابن‌عساکر، به حضور دیگران در جریان مباحله اشاره کرده‌اند، که لازم است دیدگاه آنان بررسی شود.

بررسی دیدگاه المنار

مؤلفان المنار، روایاتی را که افراد حاضر در مباحله را خصوص خمسه طیبه بیان کرده و دلالت بر این دارد که جز آنان شخص دیگری در ماجرای مباحله حاضر نبوده

است از روایات ساختگی شیعه می‌دانند و می‌نویسند: «مصادر هذه الروایات الشیعة و مقصدهم منها معروف. و قد اجتهدوا فی ترویجها ما استطاعوا حتی راجت علی کثیر من أهل السنة. و لكن واضعها لم یحسنوا تطبیقها علی الآیة» (رشید رضا، بی‌تا: ۳/۳۲۲)؛ منابع این روایات شیعه است و مقصود آنها از این روایات معلوم و روشن است. آنها (شیعه) تا توانسته‌اند در ترویج این روایات کوشیده‌اند تا جایی که این روایات در میان بسیاری از اهل سنت نیز رواج یافته‌اند. اما وضع‌کنندگان این روایات، تطبیق آن را بر آیه به‌درستی انجام نداده‌اند.

او در ادامه به حضور اصحاب دیگر پیامبر، همچون ابوبکر و عمر و عثمان و فرزندان‌شان در مباحله اشاره کرده و برای اثبات اینکه شأن نزول آیه مباحله به اهل بیت (ع) اختصاص نداشته و شامل دیگر مؤمنان نیز می‌شود، می‌گوید: «الظاهر ان الکلام فی جماعة المؤمنین» (همان: ۲۶۶)؛ «ظاهر آن است که کلام [در این آیه] در جماعت مؤمنان است»؛ و روایتی را نیز از ابن‌عساکر نقل کرده که بر حضور ابوبکر و عمر و عثمان و فرزندان‌شان در مباحله دلالت دارد.

اشکال‌های المنار بر شأن نزول آیه مباحله را می‌توان در دو محور سندی و محتوایی بررسی کرد:

اشکال سندی

صاحبان المنار ادعا کرده‌اند که: «روایات شأن نزول آیه مباحله که آیه را به اهل بیت اختصاص می‌دهند، از طرف شیعیان ساخته شده، و آنها در ترویج این روایات هر چه توانسته‌اند کوشیده‌اند تا جایی که حتی در میان بسیاری از اهل سنت نیز این روایات رواج یافته‌اند».

با این اوصاف، بی‌اساس بودن این ادعا با توجه به گزارشی که از نقل روایات شأن نزول آیه مباحله در منابع هر دو مذهب بیان شد، روشن است؛ زیرا معلوم شد که این روایات در بیش از شصت منبع از منابع اهل سنت آمده است و بزرگانی از اهل سنت نیز بر صحت آن روایات اذعان دارند.

علاوه بر این، اگر بپذیریم که این روایات را شیعیان ساخته‌اند و در مهم‌ترین آثار و حتی صحاح سته از اهل سنت وارد کرده‌اند، نتیجه‌اش بی‌اعتباری تمامی روایات اهل

سنت خواهد بود. زیرا اگر روایات مربوط به آیه مباهله به وسیله پیروان مذهب اهل بیت (ع) در کتب حدیثی و تفسیری معتبر اهل سنت، مانند صحیح مسلم، سنن ترمذی، المستدرک علی الصحیحین و تفاسیر طبری، فخر رازی و ابن کثیر دمشقی، وارد شده باشد، در خصوص سایر روایات صحاح آنان نیز ادعای ساختگی بودن از طرف شیعه و وارد شدن در کتب اهل سنت، مطرح است و با مطرح کردن این ادعا، شالوده و اساس تمام روایات این کتب و این مذهب محل تردید قرار می‌گیرد.

محمدحسین طباطبایی نیز در اشکال به ادعای بدون دلیل رشید رضا در این باره چنین نوشته است:

رشید رضا گفته است: (مصادر و سند این روایات شیعه است) تا آنجا که گفته است: (شیعه در ترویج این روایات حتی نزد اهل سنت کوشش کرده‌اند) و در جای دیگر می‌گوید: (این روایات مورد اتفاق هستند)، ای کاش می‌دانستم منظور از این حرف‌ها چیست؟ آیا مرادش، روایات متظافری است که علما و محدثین بر نقل آنها و عدم طرح آنها اجماع دارند و یکی و دو تا و سه تا هم نیستند، از اهل حدیثی که آنها را تلقی به قبول نموده‌اند، ارباب جوامع مانند مسلم و ترمذی آنها را در جوامع خود اثبات کرده‌اند، و اهل تاریخ مانند تاریخ طبری نیز آنها را تأیید نموده‌اند و پس از آنان مفسرانی مانند ابی الفداء، ابن کثیر و سیوطی و ... بدون هیچ تعرضی در متن آنها، آنها را در تفاسیرشان آورده‌اند؟ یا مرادش از جعلی بودن این روایات، جعل کسانی است که سلسه سندهای روایات به آنها ختم می‌شود، مانند سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبدالله و عبدالله بن عباس و ... که صحابه پیامبرند؟ و یا منظورش از جعلی بودن روایات، جعل تابعینی است که روایات از آنها نقل شده است. مانند صالح و کلبی و سدّی و شعبی و غیر اینها. در حالی که این راویان از کسانی هستند که اکثریت از آنها روایت نقل کرده و آنها را واسطه در نقل روایت دانسته‌اند تا جایی که اگر کسی آنها را رد کند سنت و سیره مأثوری باقی نمی‌ماند، پس چگونه برای یک مسلمان ممکن است که سنت را باطل بداند و سپس ادعا کند که بر تفصیل هر آنچه از پیامبر رسیده است، از تعلیم و تشریح و قرآن ناطق، آن هم با حجت دانستن قول و سیره نبوی، اطلاع دارد و حرف از بقای دین بر

زندگی‌اش بزند. و حال آنکه اگر بطلان سنت از ریشه جایز بود، دیگر برای قرآن اثری و برای نزول قرآن ثمری باقی نمی‌ماند. مگر اینکه مراد او از روایات جعلی این مطلب باشد که: شیعیان این روایات را ساخته و در جوامع حدیثی و کتب تاریخی وارد کرده باشند که سنت را ساقط کنند و شریعت را باطل نمایند؛ که این حرف نیز یک فساد کامل و یک دعوای عمومی است (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲۵۷/۳-۲۶۰).

اشکال محتوایی

صاحبان المنار، پس از ساختگی دانستن روایات شأن نزول آیه مباحله از سوی شیعیان، کوشیده‌اند آن را به افرادی غیر از اصحاب کساء نیز تعمیم دهند. آنان برای رسیدن به این هدف، به دو گونه عمل کرده‌اند:

مناقشه در الفاظ آیه

وجود واژه‌ها و ضمائری که به صورت جمع در آیه کریمه به کار برده شده، موجب شده است رشید رضا، شأن نزول آن را به افراد دیگری غیر از اصحاب کساء نیز تعمیم دهد. از جمله واژگان محل مناقشه در آیه، کلمه «نساء» است، که صاحبان المنار آن را به معنای مطلق زنان گرفته‌اند و اطلاق آن را بر حضرت زهرا (س) قول عرب دانسته‌اند؛ به نظر ایشان، واژه «نساء» در زبان عربی به معنای زنان و همسران بوده و از این کلمه، دختر اراده نمی‌شود؛ پس نمی‌توان دختر پیامبر را مصداق زنان دانست (رشید رضا، بی‌تا: ۳۲۲/۳).

او اختصاص کلمه «انفسنا» به علی (ع) را نیز بعید دانسته (همان)، که شاید دلیل آن جمع بودن ضمیر است نه لفظ «نفس»؛ زیرا «نفس» در این آیه خصوص پیامبر به تنهایی نیست؛ چون اگر چنین بود، پیامبر یک نفس بیشتر ندارد و باید به صورت مفرد به کار می‌رفت.

جواب این اشکالات المنار را می‌توان چنین بیان کرد که:

۱. اختصاص کلمه نساء به ازواج وجهی ندارد. زیرا فراوان دیده می‌شود که این واژه به کار برده می‌شود و مراد از آن، مطلق جنس مؤنث است. در این آیه نیز، اضافه آن به

ضمیر «نا» دلالت بر شرافت و فضیلت دارد که نشان می‌دهد باید افضل زنان امت پیامبر (ص) به همراه او به مباحله بروند، که مصداق آن نیز در روایات، حضرت زهرا (س) معرفی شده است.

۲. درباره به‌کاررفتن ضمیر جمع در کلمه «انفسنا» نیز، در آیات متعددی لفظ جمع آمده و مقصود مفرد است مانند: «أنا نحن نزلنا الذكر و أنا له لحافظون»، «أنا خلقناکم...» که در این نمونه‌ها مفسران گفته‌اند جمع بودن ضمیر برای تعظیم است و بالابودن مقام و مرتبه مرجع ضمیر را می‌رساند نه اینکه مرجع ضمیر حتماً جمع باشد.

تمسک به روایت ابن‌عساکر

رشید رضا، پس از بیان ساختگی بودن روایات شأن نزول آیه مباحله، به دو روایت استناد کرده که یکی از آنها را از ابن‌عساکر، و دیگری را از ابن‌شبهه نمیری نقل کرده است. او بر طبق این روایات، حاضران در مباحله را اصحاب پیامبر (ص) همچون ابوبکر و عمر و عثمان و علی و فرزندان آنها معرفی کرده است. روایتی که وی از ابن‌عساکر نقل کرده، چنین است:

أخبرنا أبو عبد الله محمد بن إبراهيم أنبأ أبو الفضل بن الكريدي أنبأنا أبو الحسن العتيقي أن أبو الحسن الدار قطنی نا أبو الحسين احمد بن قاج نا محمد بن جریر طبری إملاء نا سعید بن عنبسه الرازی نا هیثم بن عدی قال سمعت جعفر بن محمد عن أبيه فی هذه الآية «فقل تعالوا ندع ابناءنا و أبناءکم...» قال فجاء بابی بکر و ولده و بعمر و ولده و بعثمان و ولده و بعلی و ولده (ابن‌عساکر، ۱۴۱۶: ۱۷۷/۳۹).

این روایت حتی نزد اهل تسنن نیز اشکال سندی دارد. زیرا در سند این روایت کسانی مانند «سعید بن عنبسه الرازی» و «هیثم بن عدی» است که هر دو کذاب شمرده شده‌اند؛ ذهبی در تضعیف «سعید بن عنبسه الرازی» گفته است: «قال یحیی: کذاب. و قال أبو حاتم: لا یصدق!» و در ادامه از افرادی مانند ابن‌معین و ابن‌داوود، کذاب و متروک‌الحديث بودن هیثم بن عدی را نیز نقل کرده است (ذهبی، بی‌تا ب: ۱۵۴/۲).

مستند دیگر المنار در همراه دانستن افراد دیگر با پیامبر در قضیه مباحله، روایتی از ابن شبه نمیری است که از ولید بن مسلم از ابراهیم بن محمد فزاری از عطاء بن سائب از شعبی نقل کرده که: «فأصبح رسول الله (ص) وغدا حسن و حسين و فاطمة و ناس من أصحابه و غدوا إلى رسول الله (ص) فقالوا ما للملاعنة جئناك ولكن جئناك لتفرض علينا شيئاً نؤديه إليك» (نمیری، ۱۳۸۰: ۵۱۶-۵۱۸).

در این روایت به حضور گروهی از مردم در مباحله برای همراهی پیامبر اشاره شده است. اما ضعف سند این روایت از روایت ابن عساکر بیشتر است. زیرا ذهبی درباره ولید بن مسلم چنین نوشته است: «و قال ابو مسهر: الوليد مدلس، و ربما دلس عن الكذابين» (ذهبی، بی تا ب: ۳۴۷/۴) و درباره ابراهیم بن محمد فزاری هم سخن نگفته و درباره عطاء بن سائب گفته است: «و قال يحيى: لا يُحتجُّ به. و قال احمد بن ابي خيثمة عن يحيى: حديثه ضعيف» (همان: ۷۱/۳). او درباره شعبی نیز هیچ توثیق یا تضعیفی صورت نداده و راویان پس از وی تا پیامبر را نیز نقل نکرده است. در نتیجه، این روایت، علاوه بر ضعف راویان، مرسل نیز هست. شاید به همین دلیل حتی کسانی مانند ابن تیمیه در نفی فضیلت اهل بیت (ع) در جریان مباحله به این روایت استناد نکرده‌اند. تعجب است که صاحبان المنار روایاتی را که عالمان هر دو مذهب قبول دارند و به آنها استناد کرده‌اند، ساختگی دانسته‌اند، اما به روایات شاذی که حتی متعصب‌ترین افراد اهل سنت به آنها اعتنا نداشته‌اند، استناد کرده‌اند.

نتیجه

از آنچه در روایات فریقین درباره شأن نزول آیه مباحله و بررسی دیدگاه المنار بیان شد به خوبی معلوم شد که روایاتی که از حضور علی (ع) و حضرت فاطمه (س) و حسن و حسین (ع) در جریان مباحله و حضور نداشتن هیچ کس جز آنان خبر می‌دهد، در منابع معتبر اسلامی آمده است و بزرگان اهل سنت بر صحت آن روایات اذعان دارند. حتی افرادی مانند ابن تیمیه نیز به صحت آن روایات اعتراف کرده‌اند و ادعای ساختگی بودن این روایات از سوی مؤلفان المنار و حضور افراد دیگری غیر از خمسه طیبه برای مباحله، به نوعی کتمان واقعیت و ناشی از تعصبات است.

پی‌نوشت

۱. منظور از اصحاب کساء حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه (س)، امام حسن و امام حسین (ع) است.

منابع

- قرآن کریم (عثمان طه)، ترجمه شیخ حسین انصاریان، قم، دانش، چاپ دوم.
- ابن تیمیّه، احمد بن عبد الحلیم (۱۴۰۶). *منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریة*، تحقیق: محمد رشاد سالم، عربستان: جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامیة.
- ابن حجاج نیشابوری، مسلم (۱۴۰۷). *صحیح مسلم*، بیروت: مؤسسه عزّ الدین للطباعة والنشر، الطبعة الاولى.
- ابن طاوس، علی بن موسی (۱۴۲۸). *سعد السعود*، تحقیق: صاحب علی المحبّی، قم: احسن الحدیث، الطبعة الاولى.
- ابن عساکر، عبد الرحمن بن محمد (۱۴۱۶). *تاریخ مدینة دمشق*، بیروت: دار الفکر.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (بی‌تا). *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (بی‌تا). *لسان العرب*، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، دار صادر.
- الاهیان، مجتبی (۱۳۸۵). «بررسی آیه مباحله از دیدگاه فریقین»، در: *پژوهش‌های دینی*، ش ۴، ص ۴۹-۶۲.
- بحرانی، سید هاشم (۱۴۲۲). *غایة المرام و حجة الخصام*، تحقیق: سید علی عاشوری، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، الطبعة الاولى.
- ترمذی، محمد بن عیسی (بی‌تا). *جامع ترمذی*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (بی‌تا). *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى.
- حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۳۷۰). *نور الثقلین*، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۲). *تفسیر نور الثقلین*، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (بی‌تا الف). *تلخیص المستدرک علی الصحیحین*، بیروت: دار المعرفة.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (بی‌تا ب). *میزان الاعتدال*، بیروت: دار الفکر.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (۱۴۰۹). *تاریخ الاسلام*، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربیة.
- رازی، ابن ابی حاتم (۱۴۱۷). *تفسیر القرآن العظیم*، مکه-ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز، الطبعة الاولى.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی‌تا). *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق: صفوان عدنان داود،

بیروت: دار القلم.

رستمی نجف آبادی، حامد (۱۳۹۱). «آشنایی با پیش گامان بیداری اسلامی؛ شیخ محمد عبده»، در: *حبل المتین*، ش ۳، ص ۱۷۷-۱۸۷.

رشید رضا، محمد (بی تا). *تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بالتفسیر المنار*، بیروت: دار الفکر، الطبعة الثانية. زمخشری، محمود (۱۴۰۷). *الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دار الكتاب العربی، الطبعة الثالثة.

سیوطی، عبد الرحمن (۱۴۰۴). *الدر المنثور فی التفسیر المأثور*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. شهاب الدین افندی (ألوسی)، سید محمود (۱۴۱۵). *روح المعانی*، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى.

صدوق، محمد بن علی (۱۳۶۲). *الخصال*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول. صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۸). *عیون أخبار الرضا (ع)*، تهران: نشر جهان، چاپ اول. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۲). *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران: دار الکتب الاسلامیة، الطبعة الرابعة.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح: هاشم رسولی، تهران: ناصر خسرو.

طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲). *جامع البیان*، بیروت: دار المعرفة، الطبعة الاولى. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴). *الأمالی*، قم: دار الثقافة، الطبعة الاولى.

فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۸۳). *تفسیر کبیر مفاتیح الغیب*، ترجمه: علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر، چاپ اول.

فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰). *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة. مجلسی، محمدباقر (بی تا). *بحار الانوار*، تهران: دار الکتب الاسلامیة.

معرفت، محمدهادی (۱۳۸۷). *تفسیر و مفسران*، قم: ذوی القربی، مؤسسه فرهنگی تمهید، چاپ چهارم. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰). *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الاسلامیة.

نمیری، عمر بن شبة (۱۴۱۷). *تاریخ مدینة منورة*، ترجمه: حسین صابری، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى.

واحدی نیشابوری، ابو الحسن علی بن احمد (بی تا). *اسباب النزول*، قاهره: ایمن صالح شعبان، الطبعة الاولى.